

به نام خدا

قصه‌های پندآموز برای کودکان - ۵

درسی که لک‌لک به روباه داد

بازنوشته‌ی ژاله راستانی

مهارت‌های زندگی
(تربیتی-اخلاقی)



ناشر پیشرو در انتشار
کتاب‌های کمک‌آموزشی برای
مهدکودک‌ها و پیش‌دستانی‌ها

واحد کودک و نوجوان
موسسه‌ی نشر و
تحقیقات ذکر

کتاب‌های
قاصدک

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۱
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks

این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی
سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر
تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و
پرورش، مناسب و مرتبط با برنامه‌های درسی
دوره‌ی آموزش ابتدایی دانسته شده است.

- درسی که لک‌لک به روباه داد**
- سرشناسه
 - عنوان و نام پدیدآور
 - مترجم: حمیدرضا سیدناصری
 - تصویرگر: جگدیش جوشی
 - مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان
 - صفحه‌آرایی: آتلیه پاراگراف
 - تیراژ: ۱۵۰۰ جلد • چاپ پنجم: ۱۳۹۸
 - لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۳/۵۹۰
 - شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۵۳-۵
 - شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۷۰۵-۱
 - کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.
 - قیمت: ۷۰۰۰ تومان
- ژاله راستانی، ژاله، ۱۳۳۸ - اقتباس‌کننده
درسی که لک‌لک به روباه داد/ بازنوشته‌ی ژاله راستانی؛
ترجمه‌ی حمیدرضا سیدناصری؛ تصویرگر جگدیش جوشی.
مشخصات نشر : تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.
مشخصات ظاهری : ۱۶ص. : مصور (رنگی).
فروست : قصه‌های پندآموز برای کودکان
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۵۳-۵
وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
یادداشت : عنوان اصلی: The fox and the stork
یادداشت : گروه سنی: ب.
موضوع : افسانه‌های عامه
موضوع : داستان‌های حیوانات
شناسه افزودن : سیدناصری، حمیدرضا، ۱۳۳۲ - ، مترجم
رده‌بندی دیویی : ۱۳۹۳ د ۱۸۸۱ ر ۳۹۸/۲
شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۳۳۷۳۶

چاپ پنجم

در یک روستای خوش آب و هوا که در کنار جنگل بزرگی قرار داشت، مزرعه‌ای بود که تعدادی مرغ، خروس و چند گوسفند در آن زندگی می‌کردند. در جنگل، روباهی خانه داشت که گاهی به مزرعه می‌آمد. او خود را بسیار باهوش می‌دانست؛ باهوش‌تر از همه‌ی حیوانات جنگل. برای همین، همیشه آن‌ها را مسخره می‌کرد. البته در آن جنگل، لک‌لکی هم زندگی می‌کرد که بسیار باتجربه و زیرک بود.

روزی، روباه به سوی روستا رفت؛ اما در راه، گوسفندی را دید. گوسفند بی‌هدف به این سو و آن سو می‌رفت. روباه از او پرسید: «چرا سرگردانی؟»





گوسفند جواب داد: «گرسنه‌ام. به دنبال علف می‌گردم تا خود را سیر کنم.»
روباه، گوسفند را به خانه‌ی خود دعوت کرد و گفت: «من غذای بسیار
خوش‌مزه‌ای تهیه کرده‌ام. امروز می‌توانی مهمان من باشی.»
گوسفند خوش‌حال شد و با روباه به طرف خانه‌ی او به راه افتاد. آن‌ها در
وسط راه، به رودخانه‌ای رسیدند. روباه در آب پرید و شناکنان خود را به طرف
دیگر رودخانه رساند؛ اما گوسفند که شنا بلد نبود، همان‌جا ایستاد. روباه گفت:
«پس چرا نمی‌آیی؟»
گوسفند پرسید: «آیا تو قایقی داری که من را به آن سوی رودخانه برساند؟»
روباه خندید و گفت: «نه! پس تو نمی‌توانی در مهمانی من شرکت کنی.
افسوس.»
و به راه خود ادامه داد.



روز بعد، روباه به سراغ مرغ‌های مزرعه رفت و گفت: «من شما را به مهمانی دعوت می‌کنم.»

مرغ‌ها با تعجب به او نگاه کردند. روباه مقداری دانه نزدیک قفس آن‌ها ریخت و گفت: «بیایید با هم دانه بخوریم.»

مرغ‌ها با عجله دویدند؛ اما دانه‌ها پشتِ تور سیمی قفس بودند و مرغ‌ها نمی‌توانستند از قفس بیرون بیایند. روباه در حالی که توند توند دانه‌ها را می‌خورد، گفت: «پس چرا نمی‌خورید؟ بخورید! خیلی خوش مزه است. زود باشید، بخورید تا تمام نشده است.»

مرغ‌ها در حالی که دهانشان آب افتاده بود، روباه را تماشا می‌کردند.
روباه بعد از آن که همه‌ی دانه‌ها را خورد، دهانش را پاک کرد و گفت:
«غذای خوش مزه‌ای بود. امیدوارم از مهمانی من لذت برده باشید.»
و خنده‌کنان از آن جا دور شد.





چند روز بعد، روباه، لک‌لک را دید که با عجله می‌رفت. به او گفت :
«کجا با این عجله؟!»
لک‌لک گفت: «کار بسیار مهمی دارم.»
روباه پرسید: «دوست داری به مهمانی من بیایی؟»
لک‌لک گفت: «الان باید بروم. اگر نروم خیلی برایم بد می‌شود.»
روباه گفت: «خیلی طول نمی‌کشد. غذای من حاضر است. می‌توانی سریع
بُخوری و زود بروی.»
لک‌لک با خوش حالی قبول کرد. او با خود گفت: «چه روباه خوب و مهربانی!»